روش ارائه در تبیین تفاوت انسان و هوش مصنوعی؛ اشراق از بیرون

مباحث را سه بخش کردیم. ابتدا که شروع کردیم، خیلی واضح نبود و همینطور جلو میرفتیم، تا اینکه در مجموع، سه بخش حاصل شد. بخش اول، امتیاز دادن هوش اشراقمحور از هوش پایهمحور و ارائه تفاوت اینها بود. بخش دوم، تحلیل و درک درست موضوع بحث بود؛ اینکه هوش پایهمحور چکار میکند؛ آنچه را که در عملیات هوش پایهمحور میگذرد را خوب تحلیل کنیم. بخش سوم هم احکام فقهی است؛ بعد از اینکه موضوع را بهخوبی تصور کردیم و از این فارغ شدیم که هوش پایهمحور چکار میکند، آن وقت با ادله شرعیه ببینیم حکم هر بخشی چیست. این، سه بخشی بود که عرض کردم.

بخش اول، رنگ کلامی و حکمی و منطقی دارد، ولی سراپا یک مباحثه حوزوی است که فوائد متعددی دارد؛ مخصوصاً با روش ارائه، نه روش اثبات؛ ما نمیخواهیم اثبات کنیم که در انسان یک هوش اشراقمحور هست که آن اشراق در هوش مصنوعی پایهمحور نیست. اثبات برای خودش یک چیزی است، اما ما به دنبال این نیستیم. من خیلی امید دارم که این روش ارائه، سر برسد، بلکه شاید یک نوعی اطمینان دارم که میشود. چون اندازهای که به ذهن قاصرم میرسد میبینم مبادی آن فراهم است. وقتی مبادی کار فراهم باشد و شروع بشود، اذهان در ارائه آن کمک میکنند. یعنی چشم ناظرین از بچه دبستانی تا بالا، ببیند و وقتی دید، اصلاً مشکلی ندارد.

بچه یکسالهٔ مثلاً ذهنی دارد که با پدر و مادرش در تماس است و ارتباط برقرار میکند. اما اگر شما بخواهید تمایز میان این دو را به او بگویید؛ یعنی بگویید که اینها الآن در ذهن تو صورت میگیرد و اینها در حوزه ارتباط برقرار کردنت با بیرون است، اصلاً نمیفهمد که شما چه میگویید. اما همین طفل، وقتی پیشرفت میکند، میتوانیم به او نشان بدهیم. مثالهای واضحترش؛ اگر بخواهم از همین هوش پایهمحور در هوش مصنوعی و به تبع آن رباتیک -که پیشرفتهای حسابی کرده و میکند- شاهد بیاورم، آن جایی که یک ربات دارد از اطلاعات یک سنسور استفاده میکند، خیلی تفاوت دارد با جایی که یک ربات دارد یک برنامه را پردازش میکند و یک کار نرمافزاری انجام میدهد. خود ربات هم علم به علم ندارد؛ جلوترها هم اگر بشود، مانعی ندارد. الآن دارند روی یک نحو خودآگاهی و خودنگهداری و درک خود، کار میکنند؛ مفصل دارد روی حوزه درک شؤونات خود برای ربات کار میشود که مهم هم هست و ات ربات اینها را نداشته باشد، ناقص است.

آن جایی که سنسور یک چیزی را گرفته و به او میدهد، با جایی که یک تابع و یک کد را اجرا میکند، تفاوتش خیلی آشکار است. اگر کل بشر یک ذره پیشرفت کنند، میفهمند. الآن هم که برای اذهان شریف شما واضح است. تفاوت کار چیست؟ سنسور دارد ارتباط برقرار میکند بین او با چیزی بیرون از خودش؛ از بیرون دیتا و اطلاعاتش میآید و در اندرون خود ربات نیست؛ سنسور

دارد این کار را انجام می‌دهد. در بدن فیزیکی که خدای متعال قرار داده است؛ علوم شناختی که بدن‌مندی را اساس کار خودشان قرار داده‌اند، همین است و آلان ارائه می‌دهند که مشاعر ظاهری و درونی در حوزه بدن به چه نحو است. مشاعری که ما انسان‌ها داریم؛ چه ظاهری مثل چشم و گوش، و چه مشاعر باطنی که در عین حال در حوزه بدن و مدیریت بدن فعال است، اینها را شناسایی می‌کنیم. الآن در این محدوده، ما خیلی چیزها را داریم و به دنبال آنها می‌رویم تا تحلیل کنیم. اما اینکه همین انسانی که این را دارد، مشاعری دارد -سنسور در رابات مثال بود، می‌خواهم این سنسور را در حوزه اشراق‌محور ببرم- یک سنسورهایی دارند که غیر بدن‌مند است که واقعاً علوم شناختی بعداً به آن می‌رسند. لذا مکرر عرض کرده‌ام که علمی است که شروعش بسیار عجیب و غریب است، اما پایانش خوب است. مثال رادیو و موبایل و ... را مکرر زده‌ام؛ یعنی این علم، همه کوچه و پس‌کوچه‌ها را می‌رود به این می‌رسد که خدای متعال در وجود انسان یک سنسور گذاشته است که از بیرون دریافت می‌کند، اما این سنسور اصالةً نه از سنخ مشاعر ظاهری بدن است، و نه از سنخ مشاعر باطنی‌هایی که در حوزه نفس است. نفس به اصطلاح کلاسیک که نفس مدبر بدن است. بسیاری از سنسورهایی که داریم باز یک نوع بدن‌مند است. یعنی نفس ما است در حوزه تعلق امر مجردی که دارد بدن را تدبیر می‌کند. آنها باز حرفی ندارم. اینها باز مقصود من نیست.

ما می‌خواهیم بگوییم مثل همین رابات که اطلاعاتی که از سنسور وارد آن می‌شود، کاملاً با چیزهای دیگر فرق دارد، همین‌طور در انسان هم یک سنسورهایی داریم که ورای تمام شئونات بدن‌مندی است که در اصطلاح کلاسیک می‌گوییم درک عقلانی محض. اصالةً درک عقلانی محض، ورای بدن و نفس صورت می‌گیرد. نفس به این معنای اصطلاحی، درک عقلانی ندارد، اما عقل، چنین درکی دارد. و لذا تأکید کردم در حقائق ریاضی، به‌عنوان یک حقائق ثابت بیرون از انسان، وقتی پیشرفت شد و این ارائه، قوی شد، به تمام بشر نشان می‌دهید که شما انسان‌ها یک سنسوری دارید که با آن حقائق ثابتی که ربطش بدن‌مندی نیست، ارتباط برقرار می‌کنید و آنها را دریافت می‌کنید. این دریافت، حوزه اشراق‌محوری می‌شود که به هیچ وجه، آن دو چیز در هوش پایه‌محور نمی‌تواند ظهور کند؛ مال انسان و سنسوری است که خدا به او داده است. بله، صحبتش شد؛ همانطوری که با شبیه‌سازی، سلول درست می‌کنید، حالا هم کاری کنید که این پایه کاملاً تمام خصوصیات مزاج حیوانی، گیاهی و ... را دارا باشد. شما باید آن سنسور را برایش در پایه ایجاد کنید تا ارتباط برقرار کند؛ این، نفس‌مندی می‌شود.

شاگرد۱: اگر کوچه و پس‌کوچه‌های آن تمامی نداشته باشد، باز هم به آن سنسور می‌رسند؟

استاد: در هر فضایی، کوچه و پس‌کوچه‌ها تمامی دارد. درست است که عالم لایتناهی است، اما آنها رویکردی دارند که به آن می‌رسند. من مثالم را تکرار می‌کنم. آن رادیوی اولیه چطور بود....

شاگرد۱: خود بستر واسطه، خیلی مشکل است.

استاد: در آن محدوده‌ای که این رادیو دارد حرف می‌زند، شما در کوچه و پس‌کوچه‌ها وارد شوید، با رویکرد پیدا کردن کسی که دارد حرف می‌زند، اینجا پایان دارد یا نه؟ پایان دارد. خیلی واضح است. یعنی وقتی کاملاً تکنیک رادیو و سیم‌پیچ‌های آن و آنتنش دست شما آمد، می‌فهمید که در این محدوده هیچ مشکلی ندارید. یعنی در هر فضایی، ما یک حد نهایی داریم. فضاهای متعدد هست. بله، فضاهایی هم داریم که حد نهایی ندارد، ولی این غیر از بحث ما است. کسانی که به دنبال علوم شناختی هستند، می‌گویند ما این بدن، شبکه عصبی، مکانیسم عمل‌کرد آن، آنچه که سبب تبادل پیام در انواع چیزهای مغناطیسی، الکترومغناطیسی و شیمیایی می‌شود را بررسی می‌کنیم.

شاگرد۱: در این محدوده وقتی می‌خواهد با بستر بالاترش ارتباط برقرار کند، دوباره مشکل می‌شود و آلان در خود عالَم فیزیکی هم هنوز به ذرات بنیادینش نرسیده‌اند.

استاد: اتفاقاً نکته این بود؛ ما در رادیو به چه رسیدیم؟ به فرستنده تهران رادیو نرسیدیم. این مثال‌ها مهم بود. وقتی شما به دنبال گوینده در این دستگاه می‌گشتید، به یک جای رسیدید که آنتن بود. بعد از اینکه کامل‌اً سیم‌ها و امواج ثابت، مدولاسیون امواج را در سیم‌ها کشف کردید، به این رسیدید که گوینده اینجا نیست و از بیرون می‌آید. خب بیرون چیست؟! عرض نکردم که وقتی به اینجا رسیدید، بیرون را هم کشف می‌کنید. شما می‌گویید ارتباط بیرون، اما هنوز، آن، فضای جدیدی است. این بسیار مهم است که بشر به اطمینان برسد که این از آنجا می‌آید. این چیز کمی است؟! تا حال داشت خودش را می‌کشت، در این سیم‌ها پرسه می‌زد که گوینده را پیدا کند، اما الآن به اطمینان رسیده است؛ به آنتن رسید که هر چه هست از آنجا می‌آید و آنتن دارد از بیرون یک چیزی می‌گیرد. من عرض نمی‌کنم وقتی به آنتن رسیدید، دیگر به امواج الکترومغناطیس که به آنتن می‌آید و فرستنده تهران و ... همه را بلد شدید.

شاگرد۱: یک بستر رابطه‌ای بین بدن با فضای اشراقی داریم و این بستر رابطه، خودش خیلی پیچیده است.

استاد: گیرنده است؛ سنسور است. یعنی خدای متعال در بدن ما یک گیرنده گذاشته و این گیرنده را طوری تعبیه کرده که از آنجا می‌گیرد. چطور گیرنده نورانی با چشم، مبصَر را می‌گیرد؛ کسی که چشم ندارد، سنسور بینایی ندارد. گوش چطور امواج صوتی را می‌گیرد؟ سنسور و حسگر امواج صوتی است. لذا کسی که گوشش کر است، آن را ندارد. در همین بدن، گیرنده‌ها تعبیه شده است. ولی گیرنده است. یعنی این فقط خودش نیست، بلکه از جای دیگری می‌آید. من این را اشراق‌محور می‌گویم. یعنی به بشر نشان می‌دهی که اینجا دیگر مال خودت نیست و در محدوده خودت نیست و آنچه که تو داری، گیرنده است.

بازبینی #2
ایجاد شده 9 فوریه 2026 12:32:41 توسط ... .
به روزرسانی شده 9 فوریه 2026 14:28:53 توسط ... .